

قضیه لاکربی و اختیارات شورای امنیت

سید داود آقایی

چکیده: همسو با تغییرات ماهوی در ساختار نظام بین‌المللی و فراهم شدن شرایط تازه برای فعالیت بیش از پیش شورای امنیت سازمان ملل، این رکن سعی کرده هماهنگی با گسترش حوزه عملکرد خود با برداشتی موشع از منشور و نوآوری در وظایف، صلاحیت خود را اعمال کند. براساس این رهیافت، فرض بر این است که طرح و اعمال آموزه نامحدود تلقی کردن صلاحیت شورای امنیت جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و تولید دولت‌های قدرتمند در به کارگیری این رویه در تمدادی از بحران‌های پس از جنگ سرد موجب شده تا شورا برخلاف گذشته و به راحتی براساس فصل هفتم منشور به اتخاذ تصمیم پردازد. موضع شورای امنیت در قبال «قضیه لاکربی» (موضوع مقاله)، نحوه رأی‌گیری در خصوص قطعنامه‌های مربوط به این امر و رسیدگی قضایی به یک اختلاف حقوقی که در حیطه وظایف دیوان لاهه است و نوآوری‌هایی که در این زمینه صورت گرفته همه و همه بیانگر رویکردی نوین نسبت به توسعه و تحول در صلاحیت شورای امنیت است. با این توضیح، مقاله حاضر به تحلیل و ارزیابی نحوه برخورد شورای امنیت با یک اختلاف حقوقی و آثار و تبعات ناشی از این امر و دیدگاه‌های مطروحه در این زمینه می‌پردازد.

مقدمه

در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ (۳۰ آذر ماه ۱۳۶۷) یک فروند هواپیمای مسافربری متعلق به شرکت هواپیمایی پان آمریکن بر فراز شهر لاکربی در اسکاتلند منفجر شد که در اثر این انفجار ۲۷۰ نفر اعم از مسافران، خدمه پرواز و ساکنان محل سقوط هواپیما (۱۱ نفر) کشته شدند.

در پی این حادثه، دولت‌های آمریکا و انگلیس طی یک تحقیق طولانی به این نتیجه رسیدند که سقوط هواپیمای مذکور در اثر انفجار بمبی بوده که توسط دو تن از اتباع لیبی به نام‌های عبدالبیات محمدالمقاراحی (Abdel Bayat Mohammad AlMcgarahii) و امین خلیفه فلیمه در آن جا سازی شده بود.

این اتهام در ۱۳ و ۱۴ نوامبر ۱۹۹۱ به ترتیب در ایالات متحده آمریکا و انگلیس بر این اشخاص وارد شد. دولت لیبی در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱ اتهامات انگلیس و ایالات متحده آمریکا را رد و اعلام کرد که آن دولت رأساً تحقیقات مربوط به این حادثه را آغاز نموده است و در ضمن از حقوقدانان بین‌المللی خواست که در این امر مشارکت کنند.

طی یک اعلامیه مشترک که در ۲۷ نوامبر ۱۹۹۱ صادر شد، انگلیس و آمریکا از لیبی خواستند که این کشور به «درخواست‌های ویژه‌ای» که برای رسیدگی به این حادثه اعلام شده است جواب مثبت بدهد. این دو کشور با درخواست استرداد دو لیبیایی متهم، اعلام کردند که در صورت رد این درخواست ممکن است مجازات‌ها و اقدامات انتقامی بر ضد آن کشور اعمال شود. در پی عدم تمکین دولت لیبی و خودداری این کشور از اجرای تقاضاهای واشینگتن و لندن موضوع در قالب تروریسم بین‌المللی و به ویژه تروریسم دولتی در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت، تا تصمیمات متخذه و اعمال فشارها علیه لیبی در قالب یک موضوع سیاسی مشروعیت قانونی یابد و از حالت یک جانبه خارج شود.^(۱)

طرح این موضوع در شورای امنیت منجر به صدور قطعنامه ۷۳۱ در ژانویه ۱۹۹۲ گردید. در این قطعنامه شورا با ابراز نگرانی از اعمال تروریستی و محکوم کردن اقدامات غیر قانونی که امنیت هواپیمایی کشوری را به مخاطره افکنده است، از دولت لیبی خواست تا به درخواست‌های دولت‌های مذکور پاسخ مثبت دهد و در مبارزه با تروریسم بین‌المللی مشارکت کند. همزمان با افزایش فشار از سوی این دولت‌ها، لیبی در سوم مارس ۱۹۹۲، با تقدیم دادخواستی به دیوان بین‌المللی دادگستری و با استناد به مقاله‌نامه مونترال ۱۹۷۱ در خصوص امنیت هواپیمایی بین‌المللی و با این ادعا که به تعهدات خود براساس مقاله‌نامه مزبور عمل کرده است از دیوان خواست تا اعلام کند در این قضیه دولت لیبی به تعهدات خود عمل کرده و دولت‌های آمریکا و انگلیس مقاله‌نامه مذکور را نقض کرده‌اند و در نهایت خواستار توقف اقدامات دو دولت فوق در اعمال فشار و تهدید علیه لیبی شد. دولت لیبی همچنین خواستار صدور حکم به اقدامات تأمینی براساس ماده ۴۱ اساسنامه دیوان گردید.

در حالی که سه روز از مرحله رسیدگی شفاهی تقاضای لیبی گذشته و دیوان آماده صدور قرار بود، شورای امنیت با صدور قطعنامه ۷۴۸ (مارس ۱۹۹۲) در چهارچوب فصل هفتم منشور با تأکید بر تقاضای مصرحه در قطعنامه ۷۳۱ دولت لیبی را به اعمال مجازات و تحریم در صورت عدم اجرای قطعنامه ۷۳۱ (۱۹۹۲) تهدید کرد. در چنین شرایطی بود که در ۱۴ آوریل ۱۹۹۲، دیوان بین‌المللی دادگستری با اعلام این که در شرایطی نیست که مبادرت به صدور قرار موقت کند، خواسته لیبی را رد کرد.

بررسی قضیه لاکربی که از جهات مختلف قابل بررسی است، از مصادیق بارز نامحدود تلقی کردن صلاحیت شورای امنیت است. تمایلات اخیر شورای امنیت که ناشی از پایان پذیرفتن جنگ سرد و فروپاشی قدرت نظامی و سیاسی اتحاد شوروی است و در نمایش قدرت نظامی از سوی آمریکا خلاصه می‌شود در صدد القای این آموزه است. این نگرش سازمان ملل را هر چه بیشتر به ابزاری در دست قدرت‌های مسلط مبدل می‌کند. در سال‌های اخیر منطق حاکم بر مواضع این کشورها در آموزه نامحدود تلقی کردن صلاحیت شورای امنیت خلاصه می‌شود.^(۲) شورا علاقه‌مند است حتی مقولات حقوقی را نیز مورد ارزیابی قرار دهد و توجیه و تفسیر کند. مسؤولیت بین‌المللی دولت، استرداد اتباع، جبران خسارت، از جمله این مقولات حقوقی است که در قضیه لاکربی مورد توجه و رسیدگی شورای امنیت قرار گرفته است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که دخالت شورای امنیت به عنوان رکن سیاسی سازمان ملل متحد نسبت به مسایل حقوقی که علی‌القاعده رسیدگی به آنها در صلاحیت یک رکن قضایی است چه توجیهی دارد؟ شورا در قضیه لاکربی با استفاده از حداکثر توان خود در تفسیر موسع منشور، سعی کرد که یک اقدام تروریستی محدود را که چند سال قبل به وقوع پیوسته و انتساب آن به دولت لیبی حتی تاکنون (اسفند ماه ۱۳۷۵) نیز در هیچ محکمه ذی صلاحی به اثبات نرسیده است، به عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد و براساس فصل هفتم منشور مبادرت به چاره‌جویی کند و در این چاره‌جویی تا آنجا پیش رفت که برخلاف اصل مسلم و پذیرفته شده حاکمیت دولت‌ها از لیبی خواست که دو فرد مظنون را جهت محاکمه به مقامات قضایی یک دولت بیگانه تسلیم کند.^(۳)

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در این ماجرا با کنار کشیدن خود از اعمال وظایف قانونی و قضایی که منشور بر عهده آن نهاده است و هماهنگی غیر ضروری با شورا و عدم صدور قرار موقت که از سوی لیبی درخواست شده بود، موجب پیچیدگی موضوع و تشجیع و ترغیب

صاحبان قدرت در شورای امنیت برای تأمین اهدافشان شد.

رسیدگی همزمان دو رکن ملل متحد به قضیه‌ای واحد با سابقه قبلی ولی این بار به شکلی تازه، مسأله لزوم ایجاد محدودیت در اختیارات شورای امنیت و نحوه اعمال این محدودیت و این که این محدودیت‌ها به چه شکلی و توسط چه مرجعی می‌تواند اعمال گردد، مسألی است که به دنبال طرح قضیه لاکربی در شورای امنیت و دیوان مورد بحث واقع شده است. فرض این است که اقدامات و عملکرد شورا در قبال قضیه لاکربی خارج از چهارچوب اختیارات و وظایف این رکن صورت گرفته و برخی اصول حقوق بین‌الملل و مفاد منشور در این زمینه نقض شده و دیوان دادگستری نیز که تصور می‌شد با اتخاذ مواضع منطقی و اصولی بتواند شورا را در مواردی کنترل کند در وظیفه خود قصور ورزیده است.

سابقه روابط ایالات متحده آمریکا و لیبی

در سال ۱۹۶۹ گروهی از افسران جوان به رهبری «سرهنگ معمر قذافی» با انجام کودتایی قدرت را به دست گرفتند و اعلام داشتند که شرکت‌های نفتی را ملی اعلام می‌کنند. از آنجا که سیاست آنها نگاه به شرق داشت، سیاست‌های آمریکا را به چالش می‌طلبید و منافعش را به خطر می‌انداخت، و بنابراین نارضایتی آمریکا را در پی داشت و از آن تاریخ تا کنون روابط دو کشور آمریکا و لیبی به طرز محسوسی سرد و شکننده بوده است. در تقسیم‌بندی‌ها، لیبی عملاً در حوزه منطقه نفوذ شوروی قرار گرفت. اختلافات لیبی و ایالات متحده آمریکا طی سال‌های ۸۱-۱۹۸۰ به اوج خود رسید و به همین جهت آمریکا سفارت خود را در طرابلس تعطیل و دیپلمات‌های لیبیایی را نیز از واشینگتن اخراج کرد. علت این امر برخورد هواپیماهای نظامی آمریکا و لیبی در آب‌های مدیترانه بود - طی یک درگیری هوایی در آب‌های مجاور لیبی (دریای مدیترانه) دو هواپیمای لیبیایی و یک هواپیمای آمریکایی که در مانور شرکت داشت، سقوط کردند. این امر، روابط دو کشور را به شدت تیره ساخت و منجر به قطع روابط سیاسی دو کشور شد و تبلیغات دامنه‌داری علیه شخص قذافی به عنوان حامی تروریسم بین‌المللی به راه افتاد. در یک دیدگاه کلی، می‌توان اظهار داشت که از زمان کودتای ۱۹۶۹ روابط غرب به ویژه آمریکا و لیبی همواره با سردی و حتی گاهی با نزاع و خشونت همراه بوده است. حتی در اوت ۱۹۸۶ هواپیماهای آمریکا با هدف کشتن سرهنگ قذافی و ساقط کردن دولت لیبی محل اقامت رهبر لیبی را بمباران کردند. سقوط هواپیمای مسافربری شرکت پان آمریکن در آسمان لاکربی اسکاتلند و اتهام دخالت لیبی در این قضیه بحران روابط دو کشور را از سال ۱۹۸۸ وارد مرحله

حادی کرده است. از جمله دلایلی که برای مقصر دانستن لیبی ذکر شده است، همانا کشف قطعه کوچکی از مدار الکترونیکی زمان سنج بمب کار گذاشته شده در هواپیمای پان آمریکن است که ادولین بولیر مدیر کارخانه سازنده این مدارها ابتدا با اطمینان کامل اظهار داشت که تعدادی از این دستگاه‌ها را در اختیار لیبی قرار داده است، ولی بعد از چندی آن را منکر شد. به این ترتیب لیبی در تنگنا قرار گرفت و از آن پس، ابتدا در معرض تهدید واقع شد و سپس کشورهای آمریکا، فرانسه و انگلیس به بهانه دخالت لیبی در عملیات تروریستی، تلاش‌هایی را برای اعمال فشار و تحریم این کشور، از سوی جامعه جهانی آغاز کردند.^(۴)

شیوه‌ها، روش‌ها و سازوکارهای مورد استفاده

به منظور دستیابی به هدف طبعاً لازم است راه‌های وصول به هدف و مجموعه‌ای از ابزارها و وسایل، مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. معمولاً قبل از انتخاب راه و گزینش وسایل، نقاط قوت و ضعف خود و طرف مقابل به خوبی سنجیده می‌شود و پس از آن ابزار مناسب با آن ارایه می‌شود. در یک طرح استراتژیک موفق، طرف یا طرف‌هایی که آماج حملات گوناگون قرار دارند مشخص می‌شوند، و با توجه به آن، از وسایل موجود مناسب‌ترین آنها برای وصول به هدف در حد امکان استفاده می‌گردد. راهبردهای مورد نظر می‌تواند از بین ترفندهایی نظیر تحت تأثیر قرار دادن قشر خاصی از جامعه مقابل، ایجاد شورش و قیام در کشور دشمن، بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات، تحت تأثیر قرار دادن هم‌پیمانان و همسایگان و متحدین کشور دشمن برای به انزوا کشاندن طرف مقابل، نمایش نیروها و حتی در بعضی موارد جنگ و نزاع مستقیم انتخاب شود.

در قضیه لاکربی ایالات متحده آمریکا و انگلیس به عنوان دو بازیگر عمده صحنه بین‌المللی توانایی به کارگیری همه ابزارهای برشمرده شده را در قبال لیبی دارند و تاکنون توانسته‌اند - حتی به قیمت نادیده گرفتن اصول حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد - از سازمان ملل به عنوان اهرمی کارآمد استفاده ببرند و با تصویب قطعنامه‌هایی لیبی را در تنگنای تحریم تسلیحاتی، فن‌آورانه، هوایی و قطع روابط دیپلماتیک قرار دهند تا لیبی به خواسته‌های آنان در زمینه تسلیم دو لیبیایی متهم و همکاری این کشور در زمینه شناسایی عوامل تروریست بین‌المللی تن در دهد.^(۵)

مهم‌ترین اقدام ایالات متحده آمریکا و انگلیس در جهت به انزوا کشاندن لیبی، تحت فشار

قرار دادن شورای امنیت سازمان ملل جهت اتخاذ موضعی مستحکم در برابر لیبی بود که تاکنون سه قطعنامه در این زمینه علیه لیبی صادر شده است. در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۹۲، شورای امنیت مبادرت به صدور قطعنامه ۷۳۱ کرد. در این قطعنامه شورای امنیت ضمن محکوم کردن تروریسم بین‌المللی و اظهار تأسف از دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم دولتی در این زمینه، نگرانی خود را از نتیجه تحقیقات معموله دایر بر این که مقامات لیبی در سقوط هواپیمای پرواز شماره ۱۰۳ پان آمریکا، دست داشته‌اند، ابراز کرد و از این که لیبی تاکنون پاسخ قانع‌کننده‌ای در خصوص اتهامات وارده ارایه نداده است، اظهار تأسف کرد و از آن دولت خواست که فوراً جواب قانع‌کننده‌ای به تقاضاهای آمریکا و انگلیس بدهد و از این طریق به امحاء تروریسم بین‌المللی کمک کند.^(۶)

لیبی در ۱۰ فوریه ۱۹۹۲، استرداد دو لیبیایی را مجدداً رد کرد. این کشور هم زمان با اقدامات شاکیان سعی کرد رسیدگی به این مسایل را به تأخیر اندازد (از جمله درخواست تشکیل جامعه عرب، پیشنهاد تسلیم مظنونین به یک دولت بی‌طرف مانند مالت، یا سازمان ملل و یا اتحادیه عرب، و یا ارجاع امر به داوری بین‌المللی).

دولت لیبی بی‌آنکه به درخواست ایالات متحده آمریکا و انگلیس وقعی نهد در ۳ مارس ۱۹۹۲ دو دعوای جداگانه «در مورد تفسیر و اجرای معاهده ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ مونترال» برضد این دو دولت در دیوان بین‌المللی دادگستری اقامه کرد و صلاحیت دیوان را بر اساس بند ۱ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی و بند ۱ از ماده ۱۴ مقاله‌نامه مونترال که به تصویب لیبی و دو دولت ایالات متحده آمریکا و انگلیس رسیده است، مطرح کرد و بر این اساس از دیوان لاهه خواست که اعلام کند:

- (۱) لیبی به تمامی تعهداتی که به موجب معاهده مونترال بر عهده گرفته، عمل کرده است.
- (۲) بریتانیا و ایالات متحده آمریکا از انجام تعهداتی که به موجب این معاهده متقبل شده‌اند تخطی کرده‌اند و همچنان آن تعهدات را نقض می‌کنند.
- (۳) بریتانیا و ایالات متحده آمریکا باید بی‌درنگ به تعهدات خویش عمل کنند و از توسل به زور یا تهدید برضد لیبی خودداری ورزند و حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی این کشور را محترم شمارند.

لیبی چند ساعت پس از تسلیم دادخواست خود به دیوان، از این دادگاه درخواست کرد که

به منظور حفظ حقوق دولت لیبی قراری موقت صادر کند و از این طریق دو دولت بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را از انجام هر گونه اقدام تهدیدآمیز برای وادار ساختن لیبی به تحویل متهمان حادثه به مقامات قضایی بیگانه برحذر بدارد و دقت کند که دو دولت یاد شده با اقدامات خودسرانه در کار قضایی دیوان بین‌المللی اخلال نکنند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در ۲۶ و ۲۸ مارس ۱۹۹۲ اظهارات طرفین دعوا را استماع کرد و آن گاه اعلامیه مشترک دو دولت آمریکا و انگلیس را از نظر گذراند و سپس به قطعنامه ۷۳۱ شورای امنیت که براساس اعلامیه مشترک دو دولت شاکی صادر شده بود، پرداخت.

به دنبال عدم تمکین لیبی به قطعنامه ۷۳۱ و مراجعه این دولت به دیوان بین‌المللی دادگستری و در شرایطی که دیوان بین‌المللی در حال رسیدگی به تقاضای لیبی در خصوص دستور موقت ناظر بر عدم اجرای قطعنامه ۷۳۱ بود، قطعنامه دیگری به شماره ۷۴۸ در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۲ از سوی شورای امنیت علیه لیبی صادر گردید. در این قطعنامه شورا از این که دولت لیبی هنوز پاسخ کامل و مؤثری به درخواست‌های مندرج در قطعنامه ۷۳۱ نداده است، ابراز نگرانی کرد و اعتقاد خود را دایر بر پایان دادن به عملیات تروریستی (از جمله عملیاتی که دولت‌ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم در آن دست دارند) جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اعلام داشت. در قطعنامه مذکور شورای امنیت ضمن اشاره به قصور دولت لیبی در زمینه اقدامات مؤثر و تقبیح تروریسم و عدم ترتیب اثر به قطعنامه شماره ۷۳۱ (۲۱ ژانویه ۱۹۹۲) اعلام داشت که با توجه به این که دولت لیبی طی این وقایع به خوبی نشان داده است که مایل نیست از اقدامات تروریستی خود دست بردارد و این که ایستادگی لیبی در مقابل قطعنامه ۷۳۱ خود تهدیدی بر ضد صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌آید، شورای امنیت با استناد به مقررات فصل هفتم منشور ملل متحد مقرر می‌دارد که دولت لیبی مکلف است فوراً و بلادرنگ مفاد قطعنامه ۷۳۱ (۱۹۹۲) را به نحوی که در درخواست‌های مندرج در اسناد شماره ۲۳۳۰۶ و ۲۳۳۰۸ شورای امنیت آمده است اجرا کند و متعهد شود که از این اعمال دست بردارد و نشان دهد که رابطه خود را با گروه‌های تروریستی قطع کرده است.

شورای امنیت با تأکید بر ماده ۲۵ منشور اعلام کرد تا دولت لیبی دست از اقدامات تروریستی خود برندارد و به درخواست دولت‌های ایالات متحده و بریتانیای کبیر پاسخ مثبت ندهد، اقدامات تنبیهی سازمان ملل برضد آن دولت همچنان ادامه خواهد داشت. بند هفتم قطعنامه از دولت‌های عضو و غیر عضو سازمان‌های بین‌المللی خواسته است که مفاد قطعنامه را

به طور دقیق رعایت و اجرا کنند، حتی اگر رعایت آن مغایر حقوق و تعهدات ناشی از قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باشد.^(۷) شورای امنیت طبق قطعنامه ۷۴۸ ضمن تأیید قطعنامه ۷۳۱ و تأکید بر اجرای آن از سوی دولت لیبی، ضمن دعوت این دولت به خاتمه دادن به عملیات تروریستی خود تصمیم به اعمال تحریم‌های گسترده اقتصادی علیه این دولت گرفت.^(۸)

دیوان بین‌المللی دادگستری پس از بررسی دادخواست و مدافعات طرفین و قطعنامه‌های شورا با خاطر نشان ساختن این نکته که در مرحله فعلی دادرسی، کار دادگاه فقط رسیدگی به این مسأله است که آیا اوضاع و احوال مربوط به قضیه ایجاب می‌کند که برای حفظ حقوق طرفین قرار موقت صادر کند یا خیر، و این که دیوان در این مرحله قادر نیست در مورد مسایل «موضوعی و حکمی» مربوط به قضیه اظهار نظر قاطع کند، ضمن محفوظ نگه داشتن حقوق طرفین در ادامه دعوی در دیوان و ابراز دلایل «موضوعی و حکمی» در ماهیت امر چنین اظهار نظر کرد که لیبی و دو دولت ایالات متحده آمریکا و بریتانیا همگی در مقام اعضای سازمان ملل متحد و به موجب ماده ۲۵ منشور ملل متحد مکلف به پذیرش و اجرای تصمیمات شورای امنیت هستند و از آنجا که قطعنامه ۷۴۸ از جمله این تصمیمات است و دولت‌های عضو سازمان ملل به موجب ماده ۱۰۳ منشور قبول کرده‌اند که تعهداتی را که به موجب منشور متقبل شده‌اند بر سایر تعهداتی که به موجب موافقت‌نامه‌های دیگر و از جمله معاهده مونترال عهده‌دار شده‌اند، مقدم بدارند، اعلام کرد که اقدامات موقتی که لیبی خواستار آن شده است طبقاً به حقوقی که ایالات متحده آمریکا و بریتانیا از قطعنامه ۷۴۸ به دست آورده‌اند لطمه وارد می‌سازد. در نتیجه چنین حکم کرد که اوضاع و احوال مربوط به قضیه به نحوی نیست که استفاده از اختیارات مندرج در ماده ۴۱ اساسنامه و صدور دستور موقت را ایجاب کند.^(۹) همان گونه که ملاحظه می‌شود دیوان در زمینه رد درخواست صدور دستور موقت تأکید بر ظاهر امر یعنی برتری تعهدات مندرج در منشور بر سایر معاهدات (از جمله مقاله‌نامه مونترال ۱۹۷۱) دارد.

تفاوت میان توصیه‌ها و تصمیمات شورای امنیت و برخورد دولت‌ها نسبت به آن دو

در مورد اقتدار قطعنامه‌هایی که در قالب تصمیم تصویب می‌شوند جای تردید نیست؛ اما عملکرد دولت‌ها و ضعف ساختاری سازمان ملل در اعمال فشار به دولت‌ها موجب شده است که شانس موفقیت قطعنامه‌ها بیشتر تحت تأثیر بازی‌های سیاسی قرار گیرد. این امر در خصوص توصیه نیز با شدت بیشتری صادق است به خصوص که توصیه از نظر مبانی حقوقی نسبت به

تصمیمات از استحکام کمتری برخوردار است.

مسأله اقتدار قطعنامه‌ها، تنها محدود به شمول یا عدم شمول ماده ۲۵ منشور به تصمیمات متخذه توسط شورای امنیت نمی‌شود، بلکه تردید دولت‌ها به اعتبار و مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت یکی از دلایل عمده عدم اجرای این قطعنامه‌ها محسوب می‌گردد.^(۱۰) عده‌ای از علمای حقوق در این خصوص معتقدند که از کلمه «تصمیمات» مندرج در ماده ۲۵ منشور معنای مضیق و محدودی استنباط می‌شود و منظور نظر قانون‌گذار آن گونه تصمیماتی بوده است که شورا در چهارچوب فصل هفتم منشور اتخاذ می‌کند و مشتمل بر اقدامات مندرج در مواد ۴۱ و ۴۲ است.

دلایلی که بر تقویت این قول می‌توان ارایه داد به شرح زیر است:

الف) در ماده ۳۹ منشور به الفاظ توصیه و تصمیم اشاره شده است. ماده فوق مقرر می‌دارد که پس از احراز هرگونه تهدید علیه صلح، نقض صلح و عمل تجاوز، شورا توصیه‌هایی خواهد کرد و یا تصمیم خواهد گرفت که به چه اقداماتی طبق مواد ۴۱ و ۴۲ منشور باید مبادرت ورزد. بدین ترتیب منطوق و مدلول ماده فوق، مبین افتراق بین توصیه و تصمیم است که مورد توجه تدوین‌کنندگان منشور قرار گرفته است.

ب) واگذاری مسؤلیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از طرف اعضا به شورای امنیت بدان جهت بود که اقدام سریع و مؤثر در این خصوص انجام گیرد و موافقت اعضا در خصوص واگذاری مسؤلیت به منظور نیل به این هدف عمده و خطیر بوده است. به عبارت دیگر با توجه به توانایی اعضای دایم شورای امنیت در انجام اقدامات سریع و مؤثر، اعضا موافقت کرده‌اند که این مسؤلیت را به شورا واگذار کنند و تعهد کرده‌اند که تصمیمات شورا را قبول و اجرا کنند (ماده ۲۵). بدین ترتیب توصیه شورا واجد وصف اقدام سریع و مؤثر نیست.

ج) بسیاری از تصمیمات شورا اصولاً ارتباطی به دول عضو یا مسأله حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ندارد تا اعضا مکلف به قبول و اجرای آن باشند. فی‌المثل زمانی که شورا تصمیم به ایجاد رکنی فرعی جهت ایفا و ظایف خود می‌گیرد یا در خصوص عضویت و اخراج کشوری از سازمان به مجمع توصیه می‌کند، این تصمیمات شامل آن تصمیماتی که در ماده ۲۵ آمده نخواهد بود.^(۱۱)

سؤالی که مطرح می‌شود این است که در صورت تردید و اعتراض دولت‌ها نسبت به اعتبار و مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت، کدام نهاد بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به موضوع و اجبار طرفین اختلاف به تبعیت از نظر خود را دارد. این پرسش در خلال بحران بالکان توسط دولت بوسنی راجع به پیشگیری و مجازات جرم نسل‌کشی و درخواست قرار دستور موقتی مبنی بر توقف کلیه اقدامات مرتبط با جرم نسل‌کشی در بوسنی و همچنین از سوی دولت لیبی در قضیه لاکربی در مقابل دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح شده است. لذا به نظر می‌رسد که بررسی مسأله کنترل اعتبار قطعنامه‌ها در پرتو عملکرد دیوان مفید باشد.

نقش دیوان لاهه در کنترل اعتبار قطعنامه‌های شورای امنیت

دیوان بین‌المللی دادگستری در مواردی چند تأیید کرده است که اعضای سازمان ملل مکلف به اجرای تصمیمات شورای امنیت می‌باشند. گرچه در زمینه الزام‌آور بودن همه تصمیمات شورای امنیت اتفاق نظر وجود ندارد، با این حال دیوان در رای مشورتی ۲۱ ژوئن ۱۹۷۱ در مورد لازم‌الاجرا بودن قطعنامه ۲۷۶ شورای امنیت (۱۹۷۰) اعلام داشته است: «ماده ۲۵ منشور تنها به اقدامات قهری شورا محدود نمی‌شود و کلیه تصمیماتی را که شورا به موجب منشور اتخاذ کند در بر می‌گیرد...»^(۱۲)

در نظر مشورتی قضیه مربوط به «هزینه‌های سازمان ملل» دیوان از این دیدگاه دفاع کرد که اصل بر اعتبار قطعنامه‌هایی است که شورای امنیت در جهت استقرار صلح و امنیت بین‌المللی تصویب می‌کند. استدلال دیوان بر این مبتنی بود که «وقتی سازمان تصمیماتی اتخاذ کند که نتوان به درستی ارزیابی نمود که کاملاً منطبق با اهداف اعلامی سازمان ملل می‌باشد یا نه، چنین فرض می‌شود که سازمان از اختیارات خود عدول ننموده است.»^(۱۳)

استدلال دیوان بسیار قابل تأمل است، چرا که اعتبار قطعنامه‌ها را پیشاپیش یک امر قطعی و غیر قابل خدشه تلقی می‌کند و عدم امکان مداخله در صلاحیت شورای امنیت از سوی دیوان را بیان می‌دارد. به عبارتی چنانچه تصمیم شورای امنیت در چهارچوب فصل هفتم منشور و بیانگر اعلام وضعیت تهدید علیه صلح، نقض صلح و عمل تجاوز باشد امری که در انحصار شورای امنیت است، دیوان دادگستری حق دخالت در آن را ندارد. چون در واقع اعلام وضعیت حالات فوق قبل از آن که یک مسأله حقوقی باشد یک امر سیاسی است که منشور ملل متحد اعلام نظر نسبت به آن را در محدوده صلاحیت شورا قرار داده است.

هر چند ورود دیوان در باب مشروعیت قطعنامه‌های ناظر بر اعلام وضعیت تهدید علیه صلح، موضوعاً منتفی است ولی چنانچه موضوع قطعنامه نقض یک تعهد بین‌المللی از جانب اعضای سازمان ملل باشد، کنترل حقوقی تصمیم با مشکل عمده‌ای رو به رو نمی‌شود.^(۱۴)

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چنانچه دیوان تصمیم شورای امنیت را تأیید نکند، چه الزامی بر تصمیم و رای دیوان مترتب است؟ در پاسخ به این پرسش باید بین نظر مشورتی و رای دیوان تفاوت قایل شد. رعایت نظر مشورتی دیوان برای شورای امنیت الزامی نیست، هر چند نباید آثار سیاسی چنین تصمیمی را نادیده گرفت.

آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص مشروعیت قطعنامه‌های شورای امنیت از نظر حقوقی آثاری تعیین کننده، دارد گرچه عملاً تصمیم دیوان نمی‌تواند همچون نظر مشورتی دادگاه اثر مستقیم بر تصمیمات شورای امنیت که در چهارچوب فصل هفتم منشور اتخاذ شده داشته باشد، چنانچه متعاقب صدور رأی دیوان، شورای امنیت درباره‌ی همان مسأله تصمیمی اتخاذ نماید، نمی‌تواند نسبت به رأی دادگاه کاملاً بی‌اعتنا باشد.

قاعدتاً هرگاه تعارضی بین قطعنامه‌های شورای امنیت و دیدگاه دیوان بین‌المللی دادگستری ظهور کند، این تعارض به نفع کارایی سازمان ملل رفع خواهد شد و رویه دیوان دادگستری در راستای تحکیم چنین استدلالی است که اصل را بر اعتبار قطعنامه‌هایی می‌داند که شورا در جهت استقرار صلح و امنیت بین‌المللی به تصویب رسانده است.

قضیه لاکربی و نحوه‌ی برخورد دیوان بین‌المللی دادگستری با آن، مبین نگرش احتیاط آمیز دیوان نسبت به مشروعیت قطعنامه‌های مصوبه شورای امنیت در این زمینه است که ارزیابی این موضوع ما را به نتایج مشخص تری رهنمون خواهد ساخت.

طرح یک مسأله واحد به طور همزمان در شورای امنیت و دیوان لاهه^(۱۵)

یک جنبه از مسأله غیر عادی در خصوص قضیه لاکربی رسیدگی همزمان شورا و دیوان به آن است. همین امر به جای تأثیرگذاری دیوان بر تصمیم شورا، موجب تأثیرپذیری دیوان از جو سیاسی حاکم بر شورای امنیت گردید.

قاضی ورا ماتتری در این مورد می‌گوید، «قضیه مطروحه (لاکربی) نزد دیوان در نوع خود مسبق به سابقه نیست، زیرا برای اولین بار است که دیوان و شورای امنیت در یک قضیه واحد وارد رسیدگی شده‌اند. این امر باعث شده که اقتدارات شورا و دیوان طبق منشور از دیدگاه

حقوقی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و ارتباط بین آن دو روشن شود. در حقیقت موضوع مطرح شده در دادگاه دارای دو ویژگی حقوقی و سیاسی بوده است که بر خلاف منشور، دیوان جنبه حقوقی مسأله را نادیده گرفته و تحت تأثیر جو سیاسی حاکم بر شورای امنیت نسبت به رد درخواست لیبی در زمینه صدور دستور موقت اقدام کرده است.

در حالی که طبق ماده ۹۲ منشور، دیوان بین‌المللی دادگستری رکن قضایی اصلی ملل متحد است و طبق بند ۳ ماده ۳۶ منشور در توصیه‌هایی که شورای امنیت می‌کند باید در نظر داشته باشد که اختلافات قضایی باید در این دیوان مورد رسیدگی قرار گیرد. این بند به همان نسبت که دیوان را واجد ماهیتی حقوقی می‌داند اشاره به این امر دارد که شورای امنیت نمی‌تواند اختلافات قضایی را مورد بررسی قرار دهد و تصمیمی اتخاذ کند و یا توصیه‌ای بنماید. لذا در قبال قضیه لاکربی ملاحظه می‌شود که هم شورای امنیت و هم دیوان در انجام وظیفه خود قصور کرده‌اند.

قاضی ورا مانتری در این مورد می‌گوید: «در قضیه مطروحه نزد دیوان راجع به تفسیر و اجرای مقاله‌نامه مونترال ۱۹۷۱ در خصوص سقوط هواپیمای پان آمریکا در لاکربی، بین ایالات متحده و لیبی، وظیفه دیوان آن است که بر طبق حقوق تصمیم قضایی بگیرد و از ایفا وظایف بدان علت که موضوع در شورای امنیت مورد رسیدگی است، باز نمی‌ماند.»^(۱۶)

دولت لیبی نیز انتظار داشت دیوان با توجه به ماهیت حقوقی‌اش مقاله‌نامه ۱۹۷۱ مونترال را تفسیر و اجرا کند. بر این اساس لیبی طی درخواست مورخ ۳ مارس ۱۹۹۲ عنوان کرد که دیوان دآوری اعلام کند که آیا لیبی یک تکلیف بین‌المللی در تحویل دو تبعه خود که متهم به دخالت در قضیه لاکربی هستند دارد یا نه؟ لیبی مدعی بود که نظر به شمول مقاله‌نامه مونترال بر قضیه لاکربی، این دولت تکلیفی نسبت به تحویل دو تبعه خود به مقامات قضایی آمریکا و انگلیس ندارد و لذا دیوان می‌بایست با صدور دستور موقت، تا صدور رأی نهایی در ماهیت قضیه حقوق این کشور را پاس بدارد.^(۱۷) حال آن که دولت‌های آمریکا و انگلیس با طرح موضوع در قالب مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی که دارای ماهیت سیاسی است، شورای امنیت را شایسته رسیدگی به این موضوع می‌دانستند.^(۱۸)

علی‌الاصول و با توجه به ابعاد حقوقی و سیاسی قضیه و با توجه به این که هیچ‌گونه سلسله مراتبی بین دو رکن تخصصی سازمان ملل متحد وجود ندارد. هر دو رکن صلاحیت

بررسی موضوع را داشته‌اند. دیوان می‌توانست قضیه لاکربی را از جنبه حقوقی آن مورد بررسی قرار دهد. رسیدگی همزمان به یک قضیه در شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری نه تنها از نظر منشور سازمان ملل منعی ندارد، بلکه مطابق بند ۳ ماده ۳۶ منشور «شورای امنیت در توصیه‌هایی که به موجب این ماده می‌کند، باید این را هم در نظر داشته باشد که اختلافات قضایی باید به طور کلی توسط طرفین دعوا بر طبق مقررات اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به دیوان مزبور ارجاع گردد».

بند یک ماده ۹۶ نیز که مقرر می‌دارد «مجمع عمومی یا شورای امنیت می‌توانند درباره هر مسأله حقوقی از دیوان بین‌المللی دادگستری درخواست نظر مشورتی نمایند»، به طور ضمنی و غیر مستقیم شورای امنیت را فاقد صلاحیت رسیدگی به ابعاد حقوقی قضیه مطروحه در آن شورا می‌داند. بنابراین شورای امنیت می‌تواند ضمن بررسی مسأله‌ای که حاوی ابعاد حقوقی است، از نظر دیوان سود جوید. گرچه استفاده از این امکان اجباری نیست، ولی استفاده از نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری که یک رکن تخصصی سازمان ملل است، موجب استحکام و تقویت مشروعیت تصمیم شورای امنیت می‌گردد. (۱۹)

صدور قطعنامه ۸۸۳ (۱۹۹۳) شورای امنیت (۲۰)

در پی امتناع لیبی از اجرای قطعنامه‌های ۷۳۱ و ۷۴۸ (۱۹۹۲)، شورای امنیت سرانجام تحت فشار آمریکا و انگلیس قطعنامه گسترش تحریم‌ها را به منظور ایجاد فشار مضاعف بر لیبی به تصویب رساند. در قطعنامه ۸۸۳ (۱۱ نوامبر ۱۹۹۳) به دولت لیبی تا اول دسامبر ۱۹۹۳ (۱۰ آذر ۱۳۷۲) مهلت داده شد تا نسبت به اجرای قطعنامه‌های پیشین این شورا و از جمله تحویل دو متهم لیبیایی به مقامات قضایی آمریکا یا انگلیس اقدام کند و در صورت عدم تبعیت کامل لیبی از قطعنامه‌های پیشین تدابیر تنبیهی جدید علاوه بر تحریم‌های گذشته به اجرا گذاشته شود. انسداد دارایی‌ها و منابع مالی دولت، مقامات و شرکت‌های لیبیایی، تعطیل دفاتر خارجی شرکت‌های هواپیمایی لیبی، عدم همکاری دولت‌ها و شرکت‌ها در زمینه ارائه خدمات لازم به شرکت‌های هواپیمایی لیبیایی، منع فروش تجهیزات فنی پالایشگاهی و پایانه‌های نفتی و ترتیب اثر ندادن به دعاوی و ادعای خسارت دولت، شرکت‌ها و اتباع حقیقی و حقوقی لیبی و نمایندگان حقوقی آنها در مراکز قضایی خود در مورد عواقب اجرای این قطعنامه، از جمله موارد مندرج در قطعنامه مذکور است. همچنین شورا در این قطعنامه بار دیگر با تأکید بر قطعنامه‌های ۷۳۱ و ۷۴۸ از این که دولت لیبی پس از گذشت بیست ماه از اجرای قطعنامه‌های مذکور

خودداری کرده اظهار تأسف کرد و استنکاف لیبی از عدم اجرای قطعنامه‌های گذشته را «تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی» تلقی کرد و از دبیر کل خواسته شد که به تلاش‌های خود برای اجرای قطعنامه‌های ۷۳۱ و ۷۴۸ ادامه دهد.

ارزیابی ایرادات قطعنامه‌های شورای امنیت راجع به قضیه لاکربی^(۲۱)

ایرادات وارده به قطعنامه ۷۳۱

الف) عدم توجه شورا به مراحل و تشریفات مندرج در مواد ۳۳ و ۳۶ منشور

شورای امنیت به استناد ماده ۳۴ منشور باید قبل از هر چیز بررسی کند که آیا ادامه اختلاف موجود پیرامون قضیه لاکربی محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را مورد تهدید قرار دهد یا نه؟ در صورت اثبات این امر، شورا می‌بایست براساس بند ۲ ماده ۳۳ یا بند ۱ ماده ۳۶ منشور از طرفین بخواهد تا اختلافات خود را به روش‌های توصیه شده در بند ۱ ماده ۳۳ که بر حل مسالمت آمیز اختلافات تأکید دارد، حل و فصل کنند که این دعوت از سوی شورای امنیت انجام نگرفت.^(۲۲)

ب) نقض بند ۳ ماده ۳۶ منشور از شورای امنیت

بند ۳ ماده ۳۶ منشور بیان می‌دارد که «شورای امنیت در توصیه‌هایی که به موجب این ماده می‌نماید باید در نظر داشته باشد که اختلافات حقوقی باید به طور کلی توسط طرفین دعوا بر طبق مقررات اساسنامه دیوان دادگستری به دیوان ارجاع گردد.» با توجه به صراحت این ماده و با عنایت به این که حقوقی بودن موضوع کاملاً آشکار است، شورای امنیت بدون توجه به این امر به طرفین اختلاف توصیه نکرد که اختلافاتشان را از طریق مراجعه به دیوان دادگستری حل و فصل کنند.^(۲۳) مضافاً این که خود در قطعنامه ۷۳۱ از دولت لیبی خواسته به موضوعات صرفاً حقوقی جامعه عمل پیوسته. مقولاتی چون استرداد مجرمین، پرداخت غرامت، و پذیرش مسؤلیت بین‌المللی دولت موضوعاتی حقوقی با آثار حقوقی هستند که شورای امنیت بدان پرداخته است.

ج) عدم توجه شورا به بند ۲ ماده ۳۶ منشور

براساس بند ۲ ماده ۳۶ منشور، شورای امنیت ملزم است روش‌هایی را که طرفین دعوا قبلاً برای حل و فصل اختلافات پذیرفته‌اند، مورد توجه قرار دهد. در این قضیه ایالات متحده و

انگلیس از یک طرف و لیبی از طرف دیگر هر سه از اعضای مقاله‌نامه منع اعمال غیر قانونی علیه ایمنی هواپیمایی کشوری موسوم به «مقاله‌نامه مونترال ۱۹۷۱» هستند.

در بند ۱ ماده ۱۴ این مقاله‌نامه آمده است: «هر مناقشه بین دو یا چند دولت طرف قرار داد در رابطه با تفسیر یا شمول این مقاله‌نامه که از طریق مذاکره حل و فصل نگردد بنا به درخواست یکی از طرفین اختلاف باید به داوری گذاشته شود چنانچه ظرف مدت شش ماه از تاریخ تقاضا برای داوری طرفین در مورد سازمان داوری به توافق نرسند، هر یک از آنها می‌توانند مطابق اساسنامه دیوان اختلاف را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهند.»

با توجه به این که دو تبعه لیبی متهم به بمب‌گذاری در هواپیمای پان آمریکن، پرواز شماره ۱۰۳، متهم به ارتکاب جرایمی گردیده‌اند که در بندهای الف، ب و ج ماده ۱ مقاله‌نامه مونترال ذکر شده، باید بر آن شد که اختلاف موجود کاملاً در محدوده صلاحیت بند ۱ ماده ۱۴ مقاله‌نامه مونترال قرار گرفته و مقررات این مقاله‌نامه می‌بایست در مورد این اختلاف اعمال گردد. لذا شورای امنیت مکلف بود در توصیه خود به طرفین اختلاف بدان توجه کند که در آن غفلت ورزیده است.

نماینده لیبی در جلسه شورای امنیت که منتهی به صدور قطعنامه شد با تأکید بر این ماده مقاله‌نامه مونترال اظهار داشت که این مناقشه حقوقی در ارتباط با استرداد یا تعقیب دو مظنون به بمب‌گذاری در مورد حادثه لاکربی است و لذا قابل طرح در چهارچوبه مقاله‌نامه مونترال می‌باشد. زیرا که این واقعه باعث بروز مشکلی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نشده تا نیاز به مداخله شورای امنیت باشد. نماینده لیبی این گونه نتیجه گرفت که شورای امنیت، صلاحیت رسیدگی به این مسأله را ندارد. (۲۴)

متقابلاً به همان نسبت که لیبی تلاش کرده موضوع را حقوقی جلوه دهد و رسیدگی به آن را از حوزه صلاحیت شورای امنیت خارج کند. آمریکا و انگلیس به لحاظ موقعیت مناسبی که در شورای امنیت دارند و می‌توانند از این اهرم به خوبی در جهت منافع سیاسی خود بهره‌برداری کنند، سعی داشته و دارند تا با انتقال موضوع به بحث پیرامون تروریسم بین‌المللی اثبات کنند که موضوع ماهیتی سیاسی دارد و لذا در حوزه صلاحیت شورای امنیت است و نه صرفاً حقوقی و مشمول مقاله‌نامه مونترال ۱۹۷۱. گفته نماینده انگلیس در جلسات شورای امنیت همین امر است. او می‌گوید: «شورا در حال بررسی یک اختلاف فیما بین دو یا چند عضو مقاله‌نامه در

ارتباط با تفسیر یا شمول مقاله‌نامه نیست، آنچه ما (اعضای شورای امنیت) در پی آن هستیم واکنش مناسب جامعه بین‌المللی نسبت به وضعیت پیش آمده ناشی از قصور لیبی است.» (۲۵)

نمایندگان انگلیس و آمریکا بر این نظر بودند که «اصولاً اختلافی بین لیبی و انگلیس و آمریکا در مورد مقاله‌نامه مونترال وجود ندارد. مقاله‌نامه مذکور در مورد حفظ ایمنی هواپیمایی کشوری است و هدف از آن مقابله با افرادی است که بر علیه امنیت هواپیمایی کشوری اقداماتی را شخصاً مرتکب می‌شوند. در حالی که در قضیه حاضر قبل از این که دو تبعه لیبیایی به عنوان دو شخص حقیقی علیه امنیت هواپیمایی کشوری مرتکب خطایی شده باشند، این دولت لیبی است که در مظان اتهام قرار گرفته است و نه صرفاً دو تن از اتباع این کشور، چرا که این دو از مأموران دولت لیبی هستند و از طرف این دولت مأموریت انفجار هواپیمای پان آمریکا را دریافت داشته‌اند، بنابراین، موضوع مشمول مقاله‌نامه مونترال نمی‌شود.

ولی آنچه مسلم است زمانی این استدلال می‌تواند موجه و قابل قبول باشد که مسؤلیت لیبی در این بمب‌گذاری کاملاً به اثبات رسیده و مشخص شده باشد که این دو مظنون به دستور دولت لیبی مبادرت به این اقدام کرده‌اند. (۲۶) در حالی که نه جرم دو تبعه مظنون لیبیایی در این ماجرا اثبات شده و نه تاکنون مشخص شده آنان از سوی دولت لیبی در این انفجار مأموریت داشته‌اند تا ادعا شود که مسأله برخورد با دو نفر تروریست نیست بلکه مقابله با اقدام یک دولت مطرح است و در نتیجه مسؤلیت بین‌المللی دولت مطرح و موضوع از حوزه صلاحیت مقاله‌نامه مونترال خارج است.

با توجه به نگرش متفاوت هرکدام از طرفین نسبت به قضیه آنچه مسلم به نظر می‌رسد، این است که اولاً در مورد سانحه هوایی که در منطقه لاکربی به وقوع پیوسته، یک اختلاف اساسی وجود دارد. ثانیاً در بند ۱ ماده ۱۴ مقاله‌نامه یاد شده تصریح شده که «هر اختلاف راجع به تفسیر، اجرا یا شمول مقاله‌نامه» باید به داوری گذاشته شود.

بنابراین اتخاذ تصمیم در خصوص تفسیر شمول یا عدم شمول مقاله‌نامه نه به انگلیس ارتباطی دارد و نه به ایالات متحده آمریکا، بلکه مرجع دیگری باید این مهم را تشخیص دهد. چنانچه غیر از این باشد و اعضای مقاله‌نامه این امکان را بیابند که حتی در خصوص شمول یا عدم شمول مقاله‌نامه راجع به یک اختلاف نیز به اظهار نظر بپردازند و نتیجه بگیرند که اختلاف به وجود آمده مشمول مقررات مقاله‌نامه مونترال نخواهد بود، این مقاله‌نامه به راحتی

می تواند از ناحیه یک دولت عضو که نفع شخصی اش اقتضا کند به کناری نهاده شود و نفی یا نقض گردد و چنین برداشتی دقیقاً مخالف قواعد حقوق بین الملل و اصل اساسی آن یعنی اصل الزام آور بودن تعهدات (pacta sunt servanda) است.

لذا می توان گفت اولاً اختلاف مشمول مقاله نامه مورترال بوده است، ثانیاً شورای امنیت در قطعنامه ۷۳۱ برخلاف بند ۲ ماده ۳۶ به توافقاتی که سه کشور طرف اختلاف قبلاً به موجب بند ۱ ماده ۱۴ مقاله نامه فوق نموده بودند، توجهی نکرده است. بلکه کوشیده است موضوع را ماهیتی صرفاً سیاسی ببخشد تا از این راه بدون قید و بندهای حقوقی و معیارهای قانونی اهداف آمریکا و انگلیس را تحقق بخشد.

د) ایراد از شورای امنیت در مورد نقض بند ۳ ماده ۲۷ منشور

بند ۳ ماده ۲۷ منشور که در خصوص نحوه رأی گیری در شورای امنیت است، بیان می دارد که در تصمیماتی که به موجب مندرجات فصل ششم یعنی حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات اتخاذ می شود، طرف دعوا از دادن رأی خودداری خواهد کرد. این بند به صراحت در برخورد شورای امنیت نسبت به قضیه لاکربی نقض شد. زیرا در قطعنامه ۷۳۱ که در قالب فصل ششم صادر شده است، آمریکا و انگلیس به عنوان طرف های دعوا در قضیه لاکربی، در رأی گیری شرکت کردند، در حالی که علی القاعده این دولت ها نمی بایست در رأی گیری شرکت کنند. با وجود این، شرکت آن دو دولت مورد اعتراض دیگر اعضای شورا واقع نشد و قطعنامه به تصویب رسید.

شورا در قطعنامه ظاهراً مانند یک سازوکار حل و فصل اختلافات عمل کرده اما در عمل این اختلافات به نحو محسوسی به نفع دو دولت آمریکا و انگلیس و به ضرر دولت لیبی حل و فصل شده است. شورا هیچ توضیحی ارایه نمی دهد که چرا لیبی می بایست دو تن از اتباع خود را تسلیم کند یا غرامت بپردازد. در حالی که برای ملزم ساختن یک دولت به جبران خسارت، ابتدا لازم است عملی خلاف حقوق بین الملل که موجبات مسؤولیت بین المللی را فراهم آورده از آن دولت سرزند و این مهم در یک محکمه ذی صلاح به اثبات برسد. حال آن که در قضیه حاضر هیچ گونه رسیدگی حقوقی از ناحیه یک مرجع ذی صلاح صورت نگرفته تا اتهامات لیبی محرز شود. مضافاً این که شورا با درخواست پرداخت غرامت و تسلیم دو لیبیایی به یک دولت بیگانه فشار سیاسی زیادی را بر لیبی وارد آورد. در حالی که از نظر حقوقی لیبی ملزم به انجام کاری که

رویه آن در تاریخ فصل ششم منشور بی سابقه است نبود.

نقض مقررات مربوط به حقوق استرداد مجرمین از سوی شورا

در بین خواسته‌های شورای امنیت در قطعنامه ۷۳۱، مسأله استرداد دو تن از اتباع لیبی بیشترین بحث و مجادله را به دنبال داشته است. لذا ایجاب می‌کند پیرامون موضوع استرداد و مشروعیت درخواست شورا از دولت لیبی بررسی مختصری صورت گیرد.

در حقوق بین‌الملل عمومی، استرداد به طور کلی تابع توافق نامه‌هایی است که بین کشورها امضا شده است لکن مطابق یکی از اصول حقوق استرداد مجرمین، هیچ دولتی ملزم نیست تبعه خود را به خاطر جرمی که در خارج مرتکب شده است به دولت دیگری تسلیم کند.^(۲۷) در واقع اصل بر «عدم استرداد اتباع است». این اصل در قوانین داخلی کشورها و قراردادهای و مواهله‌نامه‌های چند جانبه و در رویه عملی دولت‌ها مورد توجه قرار گرفته است، فی‌المثل در ایالات متحده آمریکا استرداد مجاز نیست مگر به موجب صدور حکم قضایی. دیوان عالی آمریکا تا به آن جا پیش رفته که می‌گوید: «صرف پذیرش استرداد به صورت کلی در معاهده‌ای که به کشور تقاضا کننده حق استرداد می‌دهد، مقامات ایالات متحده را موظف نمی‌کند که متهم را دستگیر و وی را به یک دولت بیگانه تسلیم کنند - مگر این که ماده‌ای در یک مورد خاص مشخصاً استرداد را مقرر کرده باشد.»^(۲۸)

رویه عملی دولت‌ها نیز بر اصل عدم استرداد تأکید دارد چنان چه انگلیسی‌ها در سال ۱۹۹۲ از استرداد یک نفر انگلیسی که در آمریکا مرتکب جنایت شده و مورد درخواست آمریکا بود، امتناع ورزیدند.

به طور کلی اصل عدم استرداد اتباع هم در قوانین داخلی دولت‌ها هم در قراردادهای استرداد و مواهله‌نامه‌های چند جانبه و هم در رویه دولت‌ها همواره مورد متابعت قرار گرفته است.

این اصل از آن جا ناشی می‌شود که هر دولتی وظیفه دارد از اتباع خود حمایت کند. کرامت و شرافت یک دولت به وی اجازه نمی‌دهد که به دست خود تبعه‌اش را ولو این که متخلف باشد به یک دادگاه بیگانه تسلیم نماید.

دولت‌ها همچنین در مواردی که تقاضای تسلیم غیر اتباع آنها نیز بشود می‌توانند از استرداد امتناع بورزند و الزامی به استرداد ندارند. دولت‌ها این را از حق «حاکمیت» خود ناشی می‌دانند و

التزام به تسلیم متهم یا مجرمی که در قلمرو سرزمین آنها یافت می‌شود به یک بیگانه را منافق «حاکمیت» خود به شمار می‌آورند.

بنابراین، در حقوق بین‌الملل عمومی دو اصل کلی «اصل عدم استرداد اتباع» و «اصل مجازات یا استرداد» در باب حقوق استرداد را می‌توان ملاحظه کرد و مطابق هر دوی این اصول دولت تقاضا شونده چنانچه خود مبادرت به رسیدگی قضایی در خصوص متهم یا مجرمی که در سرزمینش یافت شده بکند هیچ گونه تکلیفی دایر بر تسلیم وی به یک کشور بیگانه ندارد مگر این که با دولت تقاضا کننده قرارداد استردادی که وی را مکلف به این کار کند منعقد کرده باشد. این امر از اصل «حاکمیت» دولت‌ها برگرفته شده و از ناحیه اصل مذکور حمایت می‌شود. (۲۹)

در قبال قضیه لاکربی، شورای امنیت این اصل را به گونه‌ای نقض کرده است چرا که در بند ۳ قطعنامه ۷۳۱ که در قطعنامه ۷۴۸ نیز بر آن تأکید شده، به استرداد متهمین لیبیایی به دولت‌های آمریکا یا انگلیس اشاره کرده و از دولت لیبی عمل به قطعنامه‌های مذکور را خواستار شده است. در صورتی که اگر این قطعنامه‌ها را در مقابل صلاحیت شخصی دولت لیبی نسبت به اتباع خود قرار دهیم با توجه به این که هیچ دولتی علی‌القاعده ملزم به تسلیم تبعه خود به دولت دیگر به لحاظ جرمی که در خارج مرتکب شده نیست، تعارض اقدام شورا و صلاحیت مزبور واضح به نظر می‌رسد.

قاعده استرداد در مقاله‌نامه (مونتروال ۱۹۷۱)

این مقاله‌نامه تحت عنوان «مقاله‌نامه جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری» در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱ (برابر با اول مهرماه ۱۳۵۰) در شهر مونتروال کانادا به تصویب رسید و اکنون بیش از ۱۴۰ کشور از جمله کشور ما (که در خرداد ماه ۱۳۵۲ بدان پیوست) به آن ملحق شده‌اند.

مقاله‌نامه اعمال غیرقانونی علیه امنیت هواپیمایی کشوری و افراد و اموال را مورد توجه قرار داده و اعلام می‌دارد که این اعمال امنیت هواپیمایی کشوری را به مخاطره می‌اندازد و موجب سلب امنیت می‌شود. لذا ضرورت دارد برای جلوگیری از آن تدابیر سریع و مقتضی جهت مجازات مرتکبین معمول گردد. تدابیر منظور شده در مقاله‌نامه به گونه‌ای است که دولت‌ها را متعهد می‌سازد که یا مرتکبین را مجازات و یا نسبت به استرداد آنان اقدام کنند.

براساس بند ۲ ماده ۵، دولت متعاقد موظف است در صورتی که مظنون به ارتکاب جرم

در خاک کشورش یافت شود و مطابق ماده ۸ مقاله‌نامه متهم را مسترد نکند، می‌بایست برای اعمال صلاحیت خود به منظور رسیدگی به جرایم پیش‌بینی شده در بند ۱ مقاله‌نامه تدابیر لازم را اتخاذ کند. ماده ۶ مقرر می‌دارد که هر یک از دول متعاقد که عامل یا مظنون به ارتکاب جرم در خاک آن کشور یافت شود، متعهد است وی را توقیف کند و پس از انجام تحقیقات مراتب را به دولت متبوع متهم اطلاع دهد.

مواد ۷ و ۸ مبین رعایت اصل عدم استرداد در مقاله‌نامه مونترال است. ماده ۷ مقرر می‌دارد «دولت متعاهدی که مظنون به ارتکاب جرم در سرزمین او باشد در صورت عدم استرداد، مورد را اعم از این که جرم در سرزمین آن دولت ارتکاب یافته یا نه، برای تعقیب کیفری به مقامات صالحه خود ارجاع خواهد کرد. این مقامات تصمیمات خود را طبق همان شرایطی که در مورد جرایم مهمه عمومی براساس قوانین این دولت مقرر است، اتخاذ خواهند کرد.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در ماده فوق دولتی که متهم در خاک او یافت می‌شود هیچ الزامی به تسلیم وی به دولت دیگر ندارد، بلکه موظف است طبق قوانین داخلی او را محاکمه کند.

و بالاخره طبق بند ۲ ماده ۸ مقاله‌نامه، «چنانچه دولت متعاهدی که استرداد را مشروط به وجود معاهده می‌کند از دولت متعاقد دیگری که با آن معاهده استرداد ندارد، تقاضای استرداد مجرمی را دریافت کند، مختار است مقاله‌نامه حاضر را در مورد جرایم مورد بحث، مبنای قانون استرداد تلقی نماید. در این حال، استرداد تابع شرایط مقرر در قوانین دولت متقاضی خواهد بود.» لذا می‌توان گفت که دولت تقاضا شونده، در استرداد یا عدم استرداد اختیار کامل دارد. مگر این که قبلاً با دولت تقاضاکننده معاهده استرداد منعقد کرده باشد و یا مقاله‌نامه را به عنوان مبنای استرداد پذیرفته باشد و چنان چه دولت تقاضا شونده از تسلیم خودداری کند مکلف به ارجاع امر به مقامات قضایی خود است.

ماده ۷ و بند ۲ ماده ۸ مقاله‌نامه به کلیه دولت‌ها این حق را می‌دهد که در صورت فقدان یک معاهده از قبول استرداد امتناع کنند. این مهم به عنوان «حق حاکمیت» در حقوق بین‌الملل عمومی، به رسمیت شناخته شده و با تصویب مقاله‌نامه «مونترال» از سوی بیش از ۱۴۰ کشور معاهد مورد تأیید قرار گرفته است. (۳۰)

قوانین داخلی لیبی در مورد استرداد (۳۱)

در قوانین دولت لیبی، مقررات قانون مجازات لیبی و قانون دادرسی جنایی لیبی که در سال ۱۹۵۳ به تصویب رسیده و در سال ۱۹۶۲ اصلاح شده به مسأله استرداد مجرمین پرداخته‌اند. ماده ۴۹۳ قانون دادرسی جنایی لیبی اشعار می‌دارد: «در صورت عدم وجود معاهده و عرف بین‌المللی قوانین دولت لیبی، قواعد و چگونگی استرداد مجرمین را معین می‌کند».

همچنین به موجب ماده ۴۹۵ همین قانون «تحويل متهم یا محکوم علیه به کشور بیگانه جایز نیست مگر به موجب حکم دادگاه کیفری محل اقامت شخص که تسلیم وی تقاضا شده است».

با دقت در مورد فوق روشن می‌شود که استرداد در قوانین لیبی منوط به وجود شرایطی است. چنانچه شخص مورد نظر از اتباع دولت لیبی نباشد، استرداد متعاقب صدور حکم از ناحیه دادگاه کیفری لیبی صورت می‌گیرد. لکن اگر شخصی که تسلیم وی تقاضا شده از اتباع لیبی باشد تسلیم وی مطلقاً ممنوع است، منتهی طبق ماده ۶ قانون مجازات لیبی این فرد که در خارج مرتکب خطایی (جرم یا جنایت) شده باشد پس از بازگشت به لیبی مجازات می‌شود.

نتیجه گیری

طرح قضیه لاکربی با ماهیتی حقوقی در شورای امنیت به عنوان رکن سیاسی سازمان ملل را باید در ارزیابی طرف‌های اختلاف با لیبی از میزان نفوذ آنها در شورا و انتظارشان از این رکن جستجو کرد. آمریکا و انگلیس به خوبی واقف بودند که تعقیب موضوع مورد اختلاف در یک مرجع قضایی احتمالاً منافعشان را تأمین نمی‌کند، خلاصه آن که حقوقی بودن اختلاف، آشکارتر از آن است که قابل انکار باشد. لذا در صدد برآمدند که مسأله را در قالب تروریسم بین‌المللی و مسؤولیت بین‌المللی دولت و به بهانه به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی نزد شورای امنیت مطرح کنند. به ویژه آن که پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی، دیگر مانعی بر سر راه اراده آنها برای تصویب قطعنامه‌های پیشنهادی از سوی دول غربی وجود نداشت. و چنانچه ملاحظه شد دو قدرت بزرگ غربی به همراهی فرانسه از طریق شورای امنیت تقریباً به تمامی آن چه که می‌خواستند و در این قضیه به دنبال آن بودند، رسیدند. لکن در این مورد باید گفت: که شورای امنیت برخلاف مواد ۳۳ و ۳۶ منشور از طرفین اختلاف درخواست نکرد که اختلافاتشان را از طریق مذاکره، تحقیق، داوری، سازش و سایر روش‌های پیشنهاد شده در بند ۱

ماده ۳۳ منشور حل و فصل کنند. همچنان که به طرفین توصیه نکرد این اختلاف را که دارای ماهیتی حقوقی است نزد مرجع ذی صلاح آن یعنی دیوان بین‌المللی دادگستری طرح و پاسخ لازم را دریافت کنند. بنابراین، با نادیده گرفتن رویه خود در گذشته بند ۳ ماده ۳۶ منشور را زیر پا گذاشت.

گذشته از آن، شورای امنیت در پس اصرار آمریکا و انگلیس توافقاتی که آن دو کشور و لیبی در چهارچوب بند ۱ ماده ۱۴ مقاله‌نامه مونترال به عمل آورده بودند، با نادیده گرفتن بند ۲ ماده ۳۶ منشور از کنار آنها گذشت و با توجه به خواست دولت‌های غربی و نه همه اصحاب دعوا، مبادرت به صدور قطعنامه ۷۳۱ کرد و در یک موضع‌گیری غیر عادلانه و کاملاً یک سویه از دولت لیبی خواست با تن دادن به تقاضاهای طرف مقابل در خصوص پذیرش مسؤلیت، تسلیم مغنونین به بمب‌گذاری، جبران خسارت و ... اقدام کند. در حالی که واضح است که استرداد مجرمین براساس حقوق بین‌الملل عمومی ملهم از اصل «عدم استرداد اتباع» بوده و تابع قراردادهای دو یا چند جانبه و قوانین دولت تقاضا شونده است بدون وجود قرار داد هیچ دولتی را نمی‌توان وادار به استرداد کرد خصوصاً زمانی که این استرداد در رابطه با اتباع آن دولت باشد. بر این اساس و در چهارچوب قواعد بین‌المللی و قوانین داخلی، لیبی هیچ تعهدی نسبت به تسلیم دو تبعه خود نداشت، هر چند حکم تسلیم آنها از سوی شورای امنیت صادر شده بود. زیرا تصمیم شورا در این خصوص دخالت در حاکمیت ملی دولت لیبی و ناقض منشور و مقاله‌نامه مونترال بود در حالی که زمانی تصمیم شورای امنیت برای اعضا الزام آور است (هر چند همانند قطعنامه ۷۴۸ مبنی بر فصل هفتم باشد) که طبق ماده ۲۵ تصمیمات شورا بر طبق منشور اتخاذ شده باشد یعنی مطابقت شورا با منشور در مرحله تصمیم‌گیری و هم در مرحله اجرا موضوعیت تام دارد.

نتیجه این که شورای امنیت در اعمال وظایف خویش اولاً محدود به رعایت اصول عدالت و حقوق بین‌الملل است. ثانیاً مقید است به رعایت دقیق مبانی و اصول پذیرفته شده در منشور ملل متحد و لذا هرگونه اتخاذ تصمیم بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های فوق از درجه اعتبار ساقط و از شمول ماده ۲۵ منشور ملل متحد خارج است.

نقض صریح یکی دیگر از مواد منشور ملل متحد از سوی شورا در جریان تصویب قطعنامه ۷۳۱ از جمله مواردی است که در جریان بررسی قضیه لاکربی پیش آمد که این را نیز باید در چهارچوب تسلط و اعمال نفوذ کشورهای غربی دارای حق و تو مورد بررسی قرار داد.

شورا در حمایت از دول غربی طرف اختلاف تا بدان جا پیش رفت که به سادگی نص صریح بند ۳ ماده ۲۷ منشور را نادیده گرفت و دول طرف اختلاف لیبی که دارای عضویت دایم و حق وتو در شورای امنیت هستند توانستند هر کدام به قطعنامه رای مثبت بدهند.

موضوع سؤال برانگیز دیگر که در برخورد شورای امنیت نسبت به قضیه لاکربی پیش آمد «به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی» در پی سقوط یک هواپیما و آن هم پس از گذشت چهار سال بود. در حالی که شورا در موارد عدیده‌ای شرایط مندرج در ماده ۳۹ مربوط به تهدید صلح، نقض صلح و حتی تجاوز را علی‌رغم تحقق یافتن در عالم خارج با غمض عین بدان‌ها نگریسته است.

در پایان باید بر دیوان دادگستری بین‌المللی خرده گرفت که چرا علی‌رغم وجود همه شرایط لازم جهت صدور قرار تأمینیه مورد درخواست لیبی آن را رد کرد. در حالی که موظف بود با توجه به واقعیت‌های موجود مبادرت به صدور قرار تأمینیه کند ولو آن که چنین تصمیمی با توجه به قطعنامه ۷۴۸ شورای امنیت بلااثر می‌شد. این امر می‌توانست جلوی بخشی از اعمال نفوذهای بی‌مورد اعضای قدرتمند شورای امنیت را سد نماید.

یادداشت‌ها

- ۱ - هدایت... فلسفی و ابراهیم بیک زاده، «ایالات متحده آمریکا، فرانسه و بریتانیا بر ضد لیبی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۴-۱۳، (پاییز ۱۳۷۲ تا تابستان ۱۳۷۳)، ص ۵۰۹، ۵۰۷، ۴۰۴.
- ۲ - محمد شریف، *بررسی نکتزین نامحدود بودن صلاحیت شورای امنیت*، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۷.
- ۳ - محمد رضا دوانلو، *طرح قضیه لاکربی نزد دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت*، رساله کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل عمومی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴)، مقدمه.
- ۴ - مدیریت پژوهش و بررسی‌های بین‌المللی، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، «قضیه لاکربی: نگاهی به اهداف استراتژیک آمریکا در لیبی»، *روزنامه اطلاعات*، ۱/۸/۱۳۷۳، ص ۱۲.
- ۵ - برای مطالعه بیشتر، رک:

E.Lauterpacht, *International Law Reports*, (London: Cambridge University Press, 1994).

۶ - فلسفی، پیشین، ص ۴۰۴.

۷ - همان، ص ۵۰۸.

۸ - یوسف مولایی، «قدرت اجرایی قطعنامه‌های شورای امنیت»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۳۳، (بهمن ماه ۱۳۷۳)، ص ۹۵.

۱۰ - مولایی، پیشین، ص ۹۰.

۱۱ - ابوالحسن سلطانی، ماهیت حقوقی قطعنامه‌های شورای امنیت، رساله کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل عمومی، (تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲)، ص ۵۳.

۱۲ - هدایت... فلسفی، «شورای امنیت و صلح جهانی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۶۹)، ص ۴۰. (ICJ Report, (1971), p.52).

۱۳ - مولایی، پیشین، ص ۹۱ (ICJ Report, 1962), p.188.

۱۴ - همان، ص ۹۲.

۱۵ - برای اطلاع بیشتر، رک: مولایی، پیشین، ص ۹۹-۹۶ و همچنین به:

E. Lauterpacht, *op.cit.*, p.549.

16 - Lauterpacht, *op.cit.*, p.155.

17 - *Ibid.*, p.480.

18 - *Ibid.*, p.481.

۱۹ - مولایی، پیشین، ص ۹۷.

20 - SC/Res/883, (11 November 1993).

۲۱ - برای مطالعه بیشتر، رک: دوانلو، پیشین، ص ۴۳-۲۴. و ایضاً به:

Lauterpacht, *op.cit.*, p.543-544.

۲۲ - ماده ۳۳ منشور: ۱ - طرفین هر اختلاف که ادامه آن محتمل است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خطراندازد باید قبل از هر چیز از طریق مذاکره، تحقیق، میانجی‌گری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی و توسل به مؤسسات یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر وسایل مسالمت آمیز بنا به انتخاب خود راه حل آن را جستجو نمایند. ۲ - شورای امنیت در صورت اقتضاء از طرفین اختلاف خواهد خواست که اختلافات خود را به وسایل مزبور تصفیه نمایند.

۲۳ - جمشید ممتاز، دیوان بین‌المللی دادگستری، جزوه درسی، (نیم سال دوم سال تحصیلی ۷۳-۷۲، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه)، ص ۳۵.

24 - Lauterpacht, *op.cit.*, pp.496-497.

25 - *Ibid.*, pp.524-526.

۲۶ - ممتاز، پیشین، ص ۴۰.

۲۷ - هوشنگ مقتدر، حقوق بین‌الملل عمومی، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲)، ص ۸۶.

28 - A. Francis Boyle, "Memorandum of Law on the Dispute Between Libya and United States and United Kingdom over the Lockerbie Bombing Allegations", *Nord-Sud*, No. 1 (1992), p.59.

۲۹ - دوانلو، پیشین، ص ۳۹.

30 - ICJ Report (1992), p.110, para. 56.

۳۱ - دوانلو، پیشین، ص ۴۳.